

مجله‌ی بوستان ادب دانشگاه شیراز
سال سوم، شماره‌ی اول، بهار ۱۳۹۰، پیاپی ۷
(مجله علوم اجتماعی و انسانی سابق)

ذکر وجودی و شهودی در عرفان اسلامی

دکتر خیرالله محمودی*
مجتمع آموزش عالی کازرون

چکیده

ذکر در شریعت و عرفان اسلامی، دارای اهمیت ویژه‌ای است. از دلایل اهمیت آن در شریعت، می‌توان به وجود آیات متعددی اشاره کرد که درباره‌ی ذکر و تأثیر آن در قرآن آمده است. در عرفان اسلامی، توجه به ذکر بدان درجه است که سالک به وسیله‌ی آن می‌تواند مراحل سیر درونی خود را طی کند و اولین دستوری که به سالک داده می‌شود، ادای ذکر است. تأثیر ذکر در وجود سالک، مراحل مختلفی دارد که از ذکر لسانی شروع می‌شود و به ذکر سر و خفی می‌رسد. یکی از گونه‌های ذکر خفی، ذکر وجودی و شهودی است که از مؤثرترین نوع ذکر است. در این مقاله ذکر وجودی و شهودی با استناد به سخنان بزرگان اهل عرفان و شاعران عارف، مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: ۱. ذکر ۲. عرفان وجود ۳. شهود ۴. مشاهده.

۱. مقدمه

ذکر در لغت به معنی یادکردن و بیان کردن یا به زبان آوردن است و در اصطلاح، بر زبان آوردن عبارات، دعاها و آیات قرآن برای قرب به حق است.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی mahmoudi_kh27@yahoo.com

در دین مبین اسلام، ذکر جایگاه ویژه‌ای دارد و دارای اهمیتی خاص است. در قرآن، آیاتی متعدد درباره‌ی ذکر و اهمیت آن آمده است؛ از جمله: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ لَذِكْرِ اللَّهِ الْكَبِيرِ» (عنکبوت / ۴۵)؛ «اقم الصَّوَّةَ لَذِكْرِي» (طه / ۱۴)؛ «و اذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَائِكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا» (بقره / ۲۰۰)؛ «و اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا تَفْلَحُونَ» (انفال / ۴۵) ... و آیات متعدد دیگری که بیان‌گر اهمیت ذکر در اسلام می‌باشد.

یکی از نام‌های قرآن، ذکر است؛ چنان‌که می‌فرماید: «هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ» (انبیاء / ۵۰) و نه تنها خداوند قرآن را ذکر خوانده است، بلکه «اغلب علم‌هایی که خداوند به واسطه‌ی انبیاء نازل کرده را ذکر و ذکری و تذکیر می‌نامد» (ویلیام جیتک، ۱۳۸۸: ۱۱۷) و پیامبر را هم با نام ذکر می‌خواند و تبعیت از او یعنی خدا را، ذکر کردن دانسته است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»؛ خدا به پیامبر فرمود: ای محمد! من تو را یکی از ذکرهایم قرار داده‌ام؛ آن‌هایی که تو را ذکر کنند، مرا ذکر می‌کنند و آن‌هایی که تو را دوست دارند، مرا دوست دارند. از این رو، پیامبر فرمود: آن‌هایی که مرا ذکر کنند، خدا را ذکر کرده‌اند و آن‌هایی که مرا دوست دارند، خدا را دوست داشته‌اند. (همان، ۱۲۲)

ذکر در مقابل نسیان است و این دو با هم حالت پارادوکس دارند؛ به این معنا که در ذکر، نسیان وجود دارد زیرا یاد کردن خدا همراه با فراموش کردن ماسوی‌الله است. چنان‌که می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ اذْكَرْ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشْدًا» (کهف / ۲۴) و باز می‌فرماید: «فَاتَّخَذَتْهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّى نَسَوْهُمْ ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ» (مومنون / ۱۱)؛ پس مومنان را مسخره گرفتید تا اینکه ذکر من از یاد شما رفت و به آن‌ها می‌خندیدید. یا: «استحوذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ» (مجادله / ۱۹)

«ذکر یاد کردن خدا باشد و یاد کردن به زبان، بعد از نسیان است.» (گوهرین،

۱۳۵۰، ج ۵: ۳۰۸)

در کتاب *اصول العشره* آمده است که «ششمین شرط طریقت ذکر ملازمت ذکر است و آن خارج شدن از ذکر ماسوی‌الله است به نسیان، چنان‌که هرگاه غیر خدا را فراموش کردی و...» (نجم‌الدین کبری، ۱۳۶۳: ۵۷) «هرکه به جمعیت، ذکر خدای را یاد کند، ذکر

غیر فراموش کند، در یاد کرد او و هر که فراموش کند ذکر اشیا در ذکر حق، همه چیز بدو نگاه دارند؛ از بهر آن که خدای او را عوض بود از همه چیز. (عطار، ج ۱: ۳۲۱)

همان گونه که از آیات قرآن و سخنان بزرگان استنباط می شود، کسی که روی به عمل غیر حق آورد، ذکر حق را فراموش می کند و نسیان، عبارت است از فراموش کردن یاد حق و یاد آوردن ماسوی الله است و بر همین اساس، می گویند: همان اندازه که غیر حق را فراموش کنی، حق را یاد می کنی.

نجم الدین رازی می گوید: «چندان که روح بر عالم ملک و ملکوت گذر می کرد تا به قالب پیوست، هر چیز که مطالعه می کرد، از آن ذکری با وی می ماند و بدان مقدار از ذکر حق باز می ماند تا آن گه که جمعی را چندان حجب از ذکر اشیاى مختلف پدید آمد که به کلی حق را فراموش کردند. حق تعالی از یاد عنایت، ایشان را هم فراموش کرد که «نَسِوَاللَّهِ فَنَسِيَهُمْ»؛ پس چون حجب از نسیان پدید آمد و سبب بیماری «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» این بود، لاجرم در این مقام معالجت به حکم آنکه گفته اند «العلاج بأضدادها»، از شفاخانه قرآن این شربت می فرماید که «اذكروالله ذكراً كثيراً» تا باشد که از حجب نسیان و مرض آن خلاص یابند که «أَلْعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (نجم الدین رازی، ۱۳۶۵: ۲۶۸)

اساسی ترین دلیل قرآن بر ضرورت تعدد و تکثیر انبیا این است که فرزندان آدم، همیشه به غفلت و نسیان دچار می شوند و تنها راه علاج آن عیب، ذکر است که خداوند به واسیلهی انبیا فراهم می آورد.

منظور از نسیان در این قسمت، تاریکی غفلت است که قلب انسان را فرامی گیرد و با نور ذکر، از بین می رود. نسیان های دیگری هم برای سالک در حین ذکر رخ می دهد که به آنها اشاره خواهد شد.

۲. اهمیت ذکر در عرفان

در عرفان اسلامی، ذکر یکی از ارکان مهم سیر و سلوک است و مهم ترین و محکم ترین ریسمان الهی است که سالک با چنگ زدن به آن، به مراحل والای حقیقت می رسد. آرامش راستین سالک در پرتو نور ذکر محقق می شود و تا سالک ذاکر حقیقی نشود، دلش آرامش نمی یابد که «الا بذكر الله تطمئن القلوب» (رعد/ ۱۳)

در حقیقت، ذکر والاترین و توانمندترین مربی دل سالک است؛ زیرا «چهار صفت روشنایی، بینایی، شنوایی و انقیاد، حاصل ذکر است؛ چنانکه امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: «انَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الذِّكْرَ لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرِهِ وَ تَبْصُرُ بِهِ بَعْدَ الْعِشْوَةِ وَ تَنْقَاضُهُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ وَ مَا بَرَّحَ اللَّهُ - عَزَّتْ الْأَوْه - فِي الْبِرْهِهِ بَعْدَ الْبِرْهِهِ وَ فِي أِزْمَانِ الْفَتْرَاتِ عِبَادِ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلِمِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقْظِهِ فِي الْأَسْمَاعِ وَ الْأَبْصَارِ وَ الْأَفْتِدَةِ»؛ همانا خداوند سبحان یاد خود را روشنی‌بخش دل‌ها کرد، تا از آن پس که ناشنویند، بدان یاد بشنوند و از آن پس که ناینیند، بینا بودند و از آن پس که ستیزه‌جویند، رام گردند و همواره خدا را که بخشش‌های او بی‌شمارست و نعمت‌هایش بسیار، در پاره‌ای از روزگار، پس پاره‌ای دیگر و در زمانی میان آمدن دو پیامبر، بندگانی است که از راه اندیشه با آنان در راز است و از طریق خردِ دمساز و آنان که چراغ هدایت را برافروختند به نور بیداری که در گوش‌ها و دیده‌ها توختند. (نهج البلاغه، ۱۳۶۸: ۲۲۲)

گفته‌اند ذکر برای سالک به مثابه‌ی شیر است برای فرزند و سالک باید آن را از شیخ، به طریق تلقین، گرفته باشد. (نسفی، ۱۳۷۷: ۳۲۴) و نردبانی است که برای خروج از غفلت و رسیدن به عالم مشاهده باید بر آن بالا رفت و سالک برای مبارزه و مجاهده در رسیدن به حق، باید با سلاح ذکر خود را مجهز کند؛ زیرا «ذکر خدای در دل، شمشیر مریدان بود که بدان با دشمنان خود جنگ کنند و آفت‌ها را بدان از خویشتن باز دارند و چون بلایی بر بنده فرود آید، به دل با خدای می‌گردد و بلا از وی اندر حال، برخیزد.»^۲ (آن ماری شیمل، ۱۳۷۷: ۲۸۹) و «تمام عبادات انسان در روز حشر از بین می‌رود به غیر از ذکر خدا، توحید و حمد او.» (ویلیام جیتک، ۱۳۸۸: ۱۲۱)

در عرفان اسلامی، ادای ذکر باید به وسیله‌ی شیخ کامل صاحب ولایت به سالک تلقین شود و سالک بر اساس اشارات شیخ، به ذکر مشغول گردد و ذاکر شود تا به وسیله‌ی آن، به حق نزدیک گردد و غیر حق را فراموش کند. منظور از شیخ کامل صاحب ولایت، کسی است که صاحب تصرف در وجود سالک باشد.

شیخ نجم‌الدین رازی می‌گوید: «بدان که ذکر تقلیدی دیگر است و ذکر تحقیقی دیگر، آنچه از راه افواه به سمع صورتی در آید که ذکر تقلیدی است و چندان کارگر نیاید و ذکر تحقیقی آن است که به تصرف تلقین صاحب ولایت در زمین مستعد دل

مرید افتد و ذکر که صاحب ولایت، تلقین کند ثمره‌ی شجره‌ی ولایت اوست که او هم تخم ذکر به تلقین صاحب ولایتان گرفته است؛ چون تخم ذکر پرورده ولایت باشد و در زمین دل شیار کرده، ارادت بود و از آفتاب اخلاص و همت شیخ مدد یابد، سبزه‌ی ایمان بروید و روز به روز در تزیید باشد تا غرس احساس گردد و به ترتیب، شجره عرفان شود.» (نجم‌الدین رازی، ۱۳۶۵: ۲۷۵)

در عرفان اسلامی مهم‌ترین و رایج‌ترین ذکر که به سالک تلقین می‌شود، ذکر «لااله الا الله» است که به آن ذکر تهلیل می‌گویند.

در اختصاص به ذکر «لااله الا الله» آن است که می‌فرماید: «الیه یصعدکم الطیب» و آن کلمه «لااله الا الله» است، یعنی این کلمه را به حضرت عزت راه تواند بود که در این کلمه، نفی و اثبات است و مرض نسیان را به بشریت نفی و اثبات دفع توان کرد... به لاله، نفی ماسوی حق می‌کند و به الاالله، اثبات حضرت عزت می‌کند. (نجم‌الدین رازی، ۱۳۶۵: ۲۶۷)

سالک در ذکر گفتن جهد کند که حاضر باشد و نفی و اثبات به قدر مقام و علم خود کند و از ذکر، ذکر «لااله الا الله» را اختیار کند که حضرت رسول (ص) می‌فرماید: «أَفْضَلُ الذِّكْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (نسفی، ۱۳۷۷: ۳۲۴) عین‌القضاه می‌گوید: «باش تا «لااله الا الله» را راهرو باشی پس «لااله الا الله» شوی «اولئک هم المؤمنون حقاً» مؤمن این ساعت باشی.» (عین‌القضات، بی تا: ۷۷)

نماز نیز یکی از اذکاری است که برای رسیدن به مقام مشاهده در عرفان از اهمیتی خاص برخوردار است؛ چنان‌که خداوند در قرآن، نماز را برای ذکر خود بیان کرده است. که: «انی انا الله لااله الا انا فاعبدونی و اقم الصلوه لذكری» (طه/۱۳)

اکثر بزرگان عرفان در تفسیر آیه‌ی «واقم الصلاه» اعتقاد دارند که «انی اقامه الصلاه الحقیقیه التي هي التوجه الكلي الى القلب»؛ «التي هي حضرته القدسیه و مشاهده الجلیه فیها بحيث لا یعقلون عنها طرفه العین قال تعالی»: «الذین هم علی صلاتهم دائمون» یعنی «لا یمنعهم و عن هذه الصلوه الا کل و الشرب و النوم و الیقظه و غیر ذلك لأنها لیست محتاجه إلى القيام و القعود و الركوع و السجود...»؛ و «به پا داشتن نماز» یعنی «نماز حقیقی که آن، توجه کامل به قبله‌ای است که درگاه قدس الهی است و مشاهده کردن وجود مقدس اوست، به گونه‌ای که لحظه‌ای از آن حضرت غافل نباشد؛ همان‌گونه که

خداوند تعالی فرمود: «آن‌هایی که نمازشان همیشگی و دائمی است» یعنی «توجه آن‌ها و مشاهده حق برای آن‌ها همیشگی است؛ یعنی هیچ‌چیز، آن‌ها را از این نماز باز نمی‌دارد؛ نه خوردن، نوشیدن، بیداری، خواب و غیره؛ زیرا این نماز به قیام و قعود و رکوع و سجده نیاز ندارد.» (سیدحیدر آملی، ۱۳۶۸: ۵۷۶)

به اعتقاد مولوی: «این نماز» برای آن نیست که همه روز قیام و رکوع و سجود کنی؛ الا غرض از این آن است که می‌باید آن حالتی که در نماز ظاهر می‌شود، پیوسته با تو باشد. اگر در خواب باشی و اگر بیدار باشی و اگر بنویسی و اگر بخوانی، در جمیع احوال، خالی نباشی از یاد حق تا «هم علی صلاتهم دائمون» باشی. (مولوی، ۱۳۷۸: ۴۱۱)^۱

۳. انواع ذکر

سالک بعد از تلقین ذکر از سوی شیخ کامل صاحب ولایت، ذکر خود را در اول، به صورت آشکار و صریح بر زبان جاری می‌کند که به آن ذکر جلی یا لسانی گویند. سپس این ذکر به قلب و روح او جاری می‌گردد که آن را ذکر خفی یا قلبی می‌نامند.

غایت ذکر در عرفان اسلامی، همان ذکر خفی یا قلبی است که از اهمیتی خاص برخوردار است و ذکر لسانی یا جلی، هرچند به آن اهمیت نمی‌دهند، آن را بدون تأثیر هم نمی‌دانند؛ زیرا از طریق ذکر جلی می‌توان به ذکر خفی رسید. نقل است که «شخصی به ابوعثمان حری گفت من با زبان، ذکر می‌گویم؛ اما دلم با آن انس نمی‌گیرد. گفت: شکر آن را کن که یک عضو باری مطیع شد و یک جزو را از تو راه دادند؛ باشد که دل نیز موافقت کند.» (عطارد، بی‌تا: ۴۷۹) «گویند شخصی از کثرت فرامین و نواحی اسلام شکوه نمود و خواستار یک عمل شد تا بدان اتکا کند. پیامبر (ص) فرمود: زبانت را برای ذکر خدا مرطوب نگاه‌دار و باز از قول پیامبر (ص) روایت شده است که خداوند می‌فرماید: انا مع عبدی حین یدکرنی، فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و ان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملائهم خیر منهم» (ویلیام جتیک، ۱۳۸۸: ۱۲۳)

تأثیر ذکر بر روح و قلب سالک و مراتب آن از زبان تا قلب، مراحل و مراتبی دارد که عبارتند از:

۱. ذکر لسان که با زبان انجام می‌شود؛ ۲. ذکر نفس که شنیدنی نیست، اما مشتمل بر حرکت و احساس درونی است؛ ۳. ذکر قلب که در قلب جاری می‌گردد و در این

حالت، قلب در جلال و جمال الهی در خلوت درونی خویش به فکر و مراقبه می‌پردازد؛ ۴. ذکر روح: وقتی که عارف در حال مراقبه، انوار صفات را دریافت می‌کند؛ ۵. ذکر سر: در نهانی‌ترین دل آدمی است، زمانی که اسرار الهی برای او آشکار می‌شود؛ ۶. ذکر خفی که به معنای مشاهده‌ی نور جمال الهی است؛ ۷. ذکر خفی الخفی: خفی‌ترین نوع ذکر است و آن مشاهده‌ی حق‌الیقین است.

چنان‌که گفته‌اند: «ذکر السان لقلقه و ذکر النفس وسوسه و ذکر القلب مکاشفه و ذکر الروح مشاهده و ذکر السر معاينه و ذکر اخفا فناء الذاکر فی المذکور و جعل الذاکر و المذکور شیئاً واحداً» (راز شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۸۵)

در بیش‌تر سلسله‌های عرفانی ذکر زبانی کلمه‌ی توحید «لا اله الا الله» است تا آن‌که ذکر قلبی شود؛ دوم: ذکر خفی قلبی که «اذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خیفه دون الجهر من القول»؛ سوم: ذکر توحید افعال حضرت «فعال لما یرید» است که «لا فاعل فی الوجود الا الله» و شعور به این که امور به ید قدرت اوست؛ چهارم: ذکر اخلاق الهیه و شوق تخلّق به آن‌هاست و شعور به دریافت معارف الهیه قلبیه و تلقی اسرار بوبیت است، پنجم: لزوم التزام مناجات و راز گفتن با پروردگار است که «المصلی یناجی ربّه» «و اقم الصلوه لذکری»؛ ششم: دوام مشاهده روحانیه است که ذکر و ادراک روح است «... روحی بمشاهدتک»؛ هفتم: شهود ذکر حق جلّ و علا برای عبد است و خلاص شدن از دیدن ذکر عبد، حق جلّ و علا را و افترا بستن به خود در ادعای ذکر کردن خداوند، چنان‌که حضرت امام صادق (ع) در آخر این بابت اشاره به این مرتبه‌ی جلیله‌ی ذکر می‌فرماید: «و انا اقول روحی فدا کلماته العلیا» کلامهم نور و امرهم رشد، طوبی لمن اتبعهم» (راز شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۹۷-۱۹۸)

خواجه عبدالله انصاری ذکر را سه درجه می‌داند: «درجه‌ی نخستین ذکر ظاهر است، ثنا گفتن و دعا گفتن و رعایت کردن؛ درجه‌ی دو: ذکر خفی است و آن خلاص یافتن است از فتور (سستی) و باقی ماندن است با مشاهده و ملازمت است به رازگویی؛ و درجه‌ی الثالثه، الحقیقی و هو شهود ذکر الحق ایاک و التخلص من شهود ذکرک و معرفه افتراء فی بقائه.» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۱: ۱۲۷)

در محجه‌اللبیضا از قول امام محمد غزالی در اهمیت ذکر قلبی آمده است که: «فَاعْلَمْ أَنَّ تَحْقِيقَ هَذَا لَا یَلِیْقُ إِلَّا بِعِلْمِ الْمَكَاشِفَةِ؛ وَ الْقَدْرَ الَّذِی یَسْمَحُ بِذِکْرِهِ فِی عِلْمِ الْمَعَامِلَةِ أَنْ

المؤثر النافع هو الذكر علی الدوام مع حضور القلب...؛ پس بدان که حقیقت این مطلب [ذکر] شایسته نیست مگر با کشف و شهود و آن ذکرِ سودمند و اثرگذار است که پیوسته با حضور قلب صورت گیرد؛ اما ذکرِ که با قلب غافل باشد، سود اندکی دارد و در روایات هم چیزی که بر این ادعا دلالت کند، وجود دارد و هم‌چنین ذکر خدا همراه با غافل شدن از خدا و سرگرم شدن با دنیا نیز سود کمی دارد و ذکرِ که همیشه بر همه‌ی عبادات مقدم است، ذکرِ است که با حضور قلب باشد، زیرا حضور قلب، نهایت میوه‌ی عبادات عملی است... (فیض کاشانی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۲۷۷)

امام خمینی (ره) در رسیدن ذکر از زبان به قلب، در کتاب *آداب الصلاه* می‌فرماید: «در آداب قلبیه عبادات خصوصاً عبادات ذکریه تفهیم است؛ بدین معنی که ابتدا زبان، ذکر را به قلب تفهیم می‌کند و زبان ذاکر است؛ اما بعد مدتی مواظبت، زبان قلب گشوده می‌شود و قلب، ذاکر می‌گردد؛ در ابتدا قلب تابع زبان بود و پس از گشوده شدن زبان قلب عکس می‌گردد و قلب ذاکر می‌گردد و زبان به ذکر آن ذکر می‌گوید و به تبع آن حرکت می‌کند و قلبی که ذاکر می‌شود، مختص حال بیداری نیست و اگر قلب متذکر شود، زبان که تابع آن شده، ذکر می‌گوید و از ملکوت قلب به ظاهر سرایت می‌کند. قل کل عمل علی شاکلته». (امام خمینی، بی‌تا: ۲۹)

«در بسیاری از سلسله‌های عرفانی از جمله نقشبندیه، غایت ذکر خفی را مشاهده می‌دانند که در آن بالمآل فاعل و مفعول (ذاکر و مذکور) از یکدیگر قابل تمییز نیستند.» (آن ماری شیمل، ۱۳۷۷: ۲۹۶)

آن‌چه که در بحث ذکر در این مقاله برای ما اهمیت دارد، از مرحله‌ی چهارم ذکر، یعنی همان ذکر قلب است که به مشاهده می‌انجامد و آن را ذکر وجودی و شهودی می‌نامند. اما سالک ذاکر قبل از آن‌که به مقام مشاهده برسد، باید با تداوم و مجاهده در ذکر، مراحل را طی کند تا به مقام ذکر شهودی یا مشاهده برسد. سالک باید در مراحل ذکر قلب او به درجه‌ی اطمینان، شوق و انس و نهایتاً فنای در مذکور برسد «الابذکر الله تطمئن القلوب» (رعد/۱۳)؛ زیرا این مقامات مرز بین مجاهده و مشاهده است و تا این حالات در قلب او راه نیابد به مقام مشاهده نمی‌رسد.

امام خمینی (ره) در کتاب *آداب الصلاه* می‌فرماید: تکرار عبادات و تکثار اذکار و اوراد برای آن است که قلب را از آن‌ها تأثیری حاصل آید و انفعالی رخ دهد تا کم کم

حقیقت ذکر و عبادت تشکیل باطن ذات سالک را دهد و قلبش با روح عبادت متحد گردد و تا قلب را اطمینان و سکونت و طمأنینه و وقار نبود، اذکار و نسک را در آن تأثیری نیست و از حد ظاهر و ملک بدن به ملکوت و باطن نفس سرایت ننماید و حظوظ قلبی عبادات ادا نشود.» (امام خمینی، بی تا: ۱۷)

هرچند اطمینان نسبت به حالات سالک متفاوت است، رسیدن به این مقام در ذکر ضرورت دارد.

ابونصر سراج می گوید: «اطمینان سه قسم است:

الف) اطمینان عوام: که چون ذاکر به ذکر مشغول می شود مطمئن می شود که دعایش مستجاب می شود و روزی او می رسد؛

ب) اطمینان خواص: که راضی به قضای الهی هستند و در بلاها صابر و اخلاص و آرامش خاطر و اعتماد دارند و به کلام الهی که می فرماید «ان الله مع الذین هم محسنون و ان الله مع الصابرين» دل بسته اند؛

ج) اطمینان اخص: که در وادی حیرت، سرگردان و به هیبت و عظمت او مأخوذند و واقفند به این که خداوند قابل درک نیست؛ پس سکونت قلبی ندارند بلکه در عطش و تمنا واقعد و «رب زدنی فیک تحیرا» می گویند.» (غنی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۳۵۴) این طبقه هستند که به مقام مشاهده می رسند.

سالک تا در مقام اطمینان و انس است، جز به مذکور، به هیچ چیز دل مشغول نمی دارد و تمام وجود او به مذکور معطوف است؛ به قول سعدی:

ای که در دل جای داری بر سر چشم نشین

کاندر آن بیغوله ترسم تنگ باشد جای تو

(سعدی، ۱۳۶۷: ۵۹۱)

و در مقام انس، ذاکر چنان با ذکر محبوب انس می گیرد که در عموم اوقات مستغرق تفکر و تذکر او است و از رویت اغیار غایب؛ چنان که گفته اند: «الأنس هو أن تستأنس بالاذکار و تغیب عن رؤیه الاغیار.» (عزالدین کاشانی، ۱۳۶۷: ۴۲۲)

ذاکر به این مقامات که رسید، باید با آتش ذکر وجود مجازی خود را ذوب کند تا برای وصول به مشاهده، این حجاب نیز کنار رود؛ چون سالک در آتش ذکر ذوب شود به مقام مذکوری می رسد؛ چنان که خداوند می فرماید «اذکرونی اذکرکم» در این حالت

تمام وجود سالک در ذکر فانی می‌شود و دل و وجود سالک از هرچه غیر مذکور است، خالی می‌گردد. این حالت را «اهتتار» می‌گویند.

«اهتتار غلبات ذکر، هستی ذاکر را در نور ذکر مضمحل می‌کند و ذاکر را مفرد می‌گرداند و عوایق و علایق وجود از او برمی‌دارد و او را از دنیای جسمانیات به آخرت روحانیات سبک‌بار درمی‌آورد. چنان‌که فرمود: «سیروا سبق المفردون» (نجم‌الدین رازی، ۱۳۶۵: ۲۷۳)

خالی از ذکر تو عضوی چه حکایت باشد سر مویی به غلط در همه اندام نیست
(سعدی، ۱۳۶۷: ۴۵۵)

وقتی وجود سالک در نور ذکر، فانی شد و قلب او از هرچه غیر اوست پاک گردید، سلطان ذکر بر دل او مستولی می‌شود و در این استغراق ذکر می‌بیند که دریچه‌ای به سبب ذکر، از بالای سر او گشوده شده و پارچه‌ای دایره مانند که گشوده شده است، چتری بر سر سالک قرار می‌دهد و در نتیجه، گشایش آن تیرگی و آتش و سبزی از بالا به پایین نازل می‌گردد و این هر سه، هرکدام مظهري هستند: تیرگی مظهر هوی و شهوت است، و آتش مظهر ذکر و یاد خداوند است که سوزاننده و از بین برنده است و سبزی نشانی از قلب سالک است که رنگ حیات نیز می‌تواند باشد... آن‌گاه سراپای او را امن و امان و شوق و رغبت و محبت و ایقان و اتقان فرامی‌گیرد و مملو از فیض و کمال می‌شود و در این هنگام، قلب سالک آزاد شده و از هرگونه عارضه‌ای در امان است... ذکر حق تعالی در او مستغرق شده، آن هم نه استغراق فنا، بلکه استغراق وقع ورود در قلب...» (نجم‌الدین کبری، ۱۳۸۶: ۱۲۶)

در چنین حالتی تمام وجود ذاکر غرق در ذکر می‌گردد و جز ذکر بین او و مذکور هیچ حجابی نمی‌ماند و چنان‌که به آن اشاره شد، ذاکر و مذکور و ذکر یک چیز واحد می‌شوند. در این مرحله است که ذکر همچون آتشی می‌گردد که تمام وجود مجازی ذاکر را می‌سوزاند و او را از «منِ ظاهری و تجربی» بیرون می‌رود و به مرحله‌ی «فرامن» یا «من ملکوتی» می‌رساند. وجود او مستهلک در ذکر می‌گردد، ذکر تمام هیضم وجود او را می‌سوزاند به گونه‌ای که حتی دود انانیت هم از آن برنخیزد تا سالک را به مقام مکاشفه و مشاهده برساند و پرده‌ها و حجاب‌های انانیت بر کنار رود و آنچه که باید و شاید به او نشان دهند.

ذاکر در این حالت قلبش برای مشاهده مهیا شده و ذکر از مرحله‌ی قلب به روح و سرّ و خفی وجودش سرایت کرده است.

عمار یاسر بدلیسی^۳ در رساله‌ی عربی خود «صَوْمُ الْقَلْبِ» می‌گوید: «... خدای پاک فرموده است: «اذکرونی اذکرکم» (بقره/۱۵۲) و نیز «اذکر ربّک اذا نسیت» (کهف/ ۲۴) گویا خواسته بگوید که چون مرا یاد کنی با ذکر شهود یاد کن نه ذکر وجود؛ زیرا ذکر شهود ذکر آشکار است و در آن هستی [سالک] به فراموشی سپرده می‌شود. در عالم وجود، کسی جز من [پروردگار] نیست و ذکر من صفت من و صفت من ذکر من است که بر زبان و دل بنده‌ام جاری است؛ در حالی که او حیران و واله و فانی است؛ چه زمانی که دل یاد حق کند، شرابی نوش نماید که پاکیزه‌اش کند؛ پس بنده به قرب رسد و از خویش برود، آن‌گاه دیدار کند و بشنود، باز از خویش گم شود و در این حیران و گم‌شدگی بیابد. چون یافت، از حال ذاکر بودن بیرون رود و مذکور حق می‌شود. اما ذکر زبان با اجزا و ارکان [وجود آدمی] همراه نیست و از این رو تنها به صفت زبان موصوف است و از دنیای کالبد به عالم دل و الهام نمی‌رسد. این ویژگی ذکر وجود است؛ زیرا ذکر زبان تکلیف است، اما ذکر دل، ذکر تشریف است. میوه‌ی تکلیف، ثواب و میوه‌ی تشریف، نزدیکی و قرب پروردگار است؛ چنان‌که خدای بزرگ می‌فرماید: «و اسجد و اقترب» (علق/ ۱۹) معنی این است که با کالبد خود سجده کن اما به قلب خویش به سوی حق باز گرد و شهادت ده و نزدیک شو...» (عمار یاسر، ۱۳۶۵: ۸۱-۸۳)

امام محمد غزالی می‌گوید: «چهارم درجه [ذکر] آن بود که مستولی بر دل، مذکور بود و بس و آن، حق تعالی است نه ذکر. چون چنین مستغرق شود و خود را و هرچه را که هست جز حق تعالی فراموش کند، به اول راه تصوف رسد. این حالت را صوفیان، فنا گویند و نیستی گویند؛ یعنی هرچه هست از ذکر وی نیست گشت آن هم نیست گشت که خود را نیز فراموش کرد. چون بدین درجه رسید، ملکوت بر وی کشف شدن گیرد و ارواح ملایکه و انبیا به صورت‌های نیکو پیدا آید که از آن عبارت نتوان کرد...» (غزالی، ۱۳۶۱: ۳۱۰)

در این حالت، ذکر همچون آتش حجاب‌ها را می‌سوزاند و سالک را به مقام مکاشفه می‌رساند. «الذکر نار لایبقی و لا تذر فاذا دَخَلَ بَیتاً انا و لا غیرى و هو من

معانی لاله‌الاله... الذکر حق و وصفه حق یعنی الحظوظ و بقی الحقوق فلا مضاده بینهم و الحظوظ اجزاء زائده وجودیه حصلت من الاسراف وقع فیهن نار الذکر فیفنهن... ذکر آتش است و چیزی را باقی نمی‌گذارد و رها نمی‌کند چون در خانه‌ی دل وارد شود، می‌گوید: من باید بمانم و نه دیگری و این همان معنی لاله‌الاله است... ذکر حق است و وصف حق است که حظوظ را فانی می‌کند و حقوق را باقی می‌گذارد. حظوظ اجزای زائده‌ی موجود است که از سراف حاصل می‌شود. چون آتش ذکر در آن می‌گیرد، نابودش سازد و نیز اجزای حاصله از لقمه‌ی حرام را و اگر سلطان ذکر مسلط شود، آن را نابود می‌کند؛ اما اجزای حاصله از لقمه حلال جز حقوق چیز دیگری نیست...

در چیرگی ذکر، اول استغراق وجود است در ذکر تا اجزای ناپاک بسوزد و اجزای پاک و طیبه باقی بماند. سالک در این مرحله، از هر جز خود، ذکر می‌شنود؛ به صورتی که چنان ماند که در بوق دمند یا در طبل نوازند... و شنیدن این اصوات طبل و دهل و بوق، از آن جهت است که چون ذکر به مثابه پادشاهی است، هر جا که نزول کند، با این آلات می‌آید.» (نجم‌الدین کبری، بی تا، ۵-۱۱)

امام جعفر صادق (ع) فرمود: «ذکری که [حضرت رسول (ص)] فرموده است، دو ذکر است:

اول، ذکر خالص است به موافقت قلب و ثانی، ذکر صادق است به نفی کردن ذکر ماسوی‌الله تعالی و فرق این دو ذکر آن است که ذکر صادق، ذکر روح است و برای رفع جمیع حجب نفسانی و عقلی و قلبی؛ بنابراین در این حال، کثرات در رسوم عوام کثرت از نظر شهود عارف، بالمره مرتفع می‌شود و به نور معرفت توحید صفات فایض می‌شود که حضرت سیدالشهدا (ع) می‌فرماید: «أنت الذی أشرقت الانوار فی قلوب احبائک و اولیائک حتی عرفوک و وَّحَدوک» ذکر اول در مراتب حجب نورانیه قلبیه ظاهر می‌شود؛ اما رسوم عوام کثرت هنوز باقی است؛ بنابراین رسوم عوام، مانع از نفی غیر حق است، پس نفی ماسوی‌الله که موروث فنای عوام کثرت است، حاصل نمی‌شود مگر به تجلی روحانی در قلب انسان و پس از ظهور این تجلی، بقای بالله و اثبات حق تعالی ظاهر می‌شود و انسان در این حال ذاکر حقیقی می‌شود.

ذکر صادق کامل الهی، بدون مزاحمت اغیار و ماسوی است و این ذکر، خاص صدیقان و مجذوبین است؛ زیرا سیر صدیقین و مجذوبین از وحدت به کثرت است.» (راز شیرازی، ۱۳۶۳: ۲۰۸)

امیرالمومنین (ع) در تفسیر آیه «رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله»، در وصف حال ذاکرانی که به این مقام رسیده‌اند، می‌فرماید: «فَلَوْ مَثَلْتَهُمْ لِعَقْلِكَ فِي مَقَاوِمِهِمُ الْمَحْمُودَةِ وَ مَجَالِسِهِمُ الْمَشْهُودَةِ وَ قَدْ نَشَرُوا دَوَابِنَ أَعْمَالِهِمْ وَ فَرَّغُوا لِمَحَاسِبِهِ أَنْفُسَهُمْ عَنْ كُلِّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ... قَدْ حَقَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ، وَ تَنَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ، وَ فِتَحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، وَ أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكِرَامَاتِ فِي مَقَامِ اطَّلَعُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَرَضِي سَعِيهِمْ وَ جَهْدِ مَقَامُهُمْ يَتَسَمُونَ بِدَعَائِهِ رُوحَ التَّجَاوُزِ...»؛ یعنی و اگر در خرد خود صورت آنان (ذاکرین) را بنگاری و مقاماتی پسندیده را که در آن به سر می‌برند و مجلس‌هایی را که بدان اندرند، در نظر آری که چه سان دفتر کردارهایشان را گشاده‌اند و برای محاسبه‌ی نفس، آماده و می‌اندیشند که چه کارهای بزرگ و کوچک را که بدان مأمور بودند، واگذاشتند یا از کارهایی بازداشته شدند که کردن آن را به افراط روا داشتند؛ بار سنگین گناهان خویش را بر پشت نهادند و در برداشتن آن به ناتوانی در افتادند، گریه‌شان شکسته در گلو، با ناله، پرسان و پاسخ‌گو، به پروردگار خود فریاد برمی‌دارند؛ پشیمانند و به گناه اعتراف دارند. هم در آن حال، نشانه‌های رستگاری را ببینی و چراغ‌های شبان تاری، گرداگردشان فرشتگان، آرامشان در جسم و جان، درهای آسمان به روی آنان گشاده، کرسی‌های کرامت برایشان نهاده آن‌جا که خدا از حالشان آگاه است و از کوشش آن‌ها خشنود و مقامشان نزد او محمود... (نهج البلاغه، ۱۳۶۸: ۲۵۶)

مولوی در دفتر دوم مثنوی می‌فرماید:

ذکر حق کن بانگ غولان را بسوز	چشم نرگس را ازین کرکس بدوز
صبح کاذب را ز صادق و اشناس	رنگ می را بازدان از رنگ کاس
تا بود کز دیدگان هفت رنگ	دیده‌ای پیدا کنی صبر و درنگ
رنگ‌ها بینی بجز این رنگ‌ها	گوهران بینی به جای سنگ‌ها
اذکر والله شاه ما دستور داد	اندر آتش دید ما را نور داد

(مولوی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۷۵۷-۷۶۱)

گفت اگر چه پاکم از ذکر شما
 ذکر جسمانه خیالی ناقص است
 نیست لایق مر مرا تصویرها
 وصف شاهانه از آن‌ها خالص است
 (همان، ۱۷۱۹-۱۷۲۲)

ای برادر چون بینی قصر او
 چشم دل از موی علت پاک آر
 چون محمد پاک شد زین تار و پود
 هر که را هست از هوس‌ها جان پاک
 چون که در چشم دلت رستست مو
 وانگهان دیدار قصرش چشم‌دار
 زود بیند حضرت و ایوان پاک
 هر کجا رو کرد وجه الله بود
 (همان، ۱۳۷۹، ج: ۱، ۷-۱۴۰۵)

چون ز حس بیرون نیامد آدمی
 باشد از اسرار غیبی اعجمی
 (همان، ۱۳۷۹، ج: ۳، ۱۰۲۸)

بعد از فنای وجود برای سالک مقام مکاشفه نمایان می‌شود که با حجاب ذکر می‌بیند و می‌شنود زمانی که سالک به مقام مکاشفه رسد. این مرحله را مکاشفه‌ی دل می‌گویند: «مکاشفه دیدار دل است با حق و علامت مکاشفه سه است: استغراق دل به ذکر و ابتلای سر از نظر و استبصار ضمیر به حقیقت. و استغراق دل از ذکر، سه چیز است: گفتار حقیقت و وحشت از خلق و الهام مناجات...» (گوهرین، ۱۳۸۰، ج: ۹، ۲۳۵)

سالک چون از وجود مجازی بیرون آید و به مقام مکاشفه برسد، آن‌چه نادیدنی است، آن بیند و به دیدار و درک چیزهایی می‌رسد که دیگران از دیدنش و درکش عاجزند. درهای عوالم غیب را بر او می‌گشایند و به مراحل مختلف کشف می‌رسد. در این مقام، حجاب مکان و زمان از پیش چشمش برداشته می‌شود و آن‌چه در گذشته اتفاق افتاده، در ازل، و آن‌چه در آینده اتفاق خواهد افتاد تا ابد خواهد دید. حجاب جسم و ماسوی الله از سر دل او کنار می‌رود و مراحل مختلف کشف را درک می‌کند: «در این حالت، اول دیده‌ی عقل ازو گشاده می‌گردد و به اسرار معقولات، مکاشف می‌شود و این را کشف نظری گویند و چون از کشف معقولات عبور افتاد، مکاشفات دلی پدید آید و آن را کشف شهودی گویند. بعد از آن مکاشفات سری پدید آید و آن را کشف الهامی می‌گویند. بعد از آن مکاشفات روحی پدید آید و آن را کشف روحی گویند، در مبادی این مقام کشف معاریج (معراج‌ها) و عرض جنات و جحیم و رؤیت ملایکه و مکالمات ایشان پدید آید و چون روح به کلی صفا گرفت و از کدورات

جسمانی پاک گشت، عوالم نامتناهی کشف شود. دایره‌ی ازل و ابد نصب دیده گردد و این‌جا حجاب زمان و مکان برخیزد تا آنچه در زمان ماضی رفته است و در زمان مستقبل خواهد آمد ادراک کند. چون حجاب زمان و مکان دنیاوی برخاسته بود، زمان و مکان آخرتی کشف می‌افتد... در این حالت، اگر به صفت عالمی مکاشف شود، «علم لدنی» پدید می‌آید و اگر صفت «سمعی» مکاشف شود، استماع کلام و خطاب پدید آید و اگر به صفت «بصیری» مکاشف شود، رؤیت و مشاهده پدید آید و اگر به صفت «جمال» مکاشف شود، ذوق و شهود جمال حضرتی پدید آید...» (نجم‌الدین رازی، ۱۳۶۹: ۳۱۱-۳۱۲)

در کتاب *فوائح الجمال و فوائح الجلال* آمده است که: «كُنْتُ اسْمِعُ فِي وَقْتِ سِحْرِ وَاَنَا ذَاكِرٌ فِي الْخُلُوهِ تَسْبِيحَ الْمَلَائِكَةِ وَكَانَ الْحَقُّ نَزَلَ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَاسْرَعَتِ الْمَلَائِكَةُ فِي قَوْلِهِمْ خَافُوا وَطَلَبُوا النِّجَاهَ كَالصَّبِيِّ يَخَافُ الْآبَ إِذَا عَضَبَ عَلَيْهِ وَهَمَّ بِالضَّرْبِ فَيَقُولُ تُبْتُ فُسِمِعْتُ مِنْ قَوْلِ الْمَلَائِكَةِ حِينَ اشْتَدَّ عَلَيْهِمُ الْخَوْفُ يَا قَادِرُ يَا قَادِرُ يَا مُقْتَدِرُ فَلَمَّا فَرَعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا مِنْ ثَوَابِكُمْ جَنَاتًا وَعَنْ عِقَابِكُمْ أَمَانًا...»؛ «در وقت سحر در حالت ذکر در خلوت، تسبیح فرشتگان را می‌شنیدم؛ گویی که حق به آسمان این دنیا فرود آمده بود و فرشتگان در سخنان خود شتاب می‌کردند؛ گویی آن‌ها می‌ترسیدند و نجات را طلب می‌کردند، همانند کودکی که از پدرش می‌ترسد زمانی که پدر بر او خشم می‌گیرد و می‌خواهد او را تنبیه کند و او می‌گوید: توبه کردم و زمانی که ترس بر فرشتگان غلبه می‌کرد، سخنان آن‌ها را می‌شنیدم که می‌گفتند: یا قادر یا قادر یا مقتدر... . وقتی که ترس بر دل‌هایشان غالب می‌شد، می‌گفتند خدایا از پاداشت به ما بهشت را روزی ده و از عذابت ما را در امان دار.» (نجم‌الدین کبری، بی‌تا: ۱۰-۱۱)

پس شرط شهود، کنار رفتن پرده‌ی وجود است و دیده‌ها و شنیده‌های او با حضرت حق است؛ به جای چشم و گوش، حق می‌بیند و می‌شنود؛ چنان‌که در حدیث قرب نوافل هم به این موضوع اشاره شده است.^۴

ذاکر در این مقام، هنوز در حجاب ذکر است، اگرچه در عالم مکاشفه فرورفته و مذکور با او سخن می‌گوید و یا اسراری بر او می‌گشاید؛ اما هرچه می‌شنود، از پس

حجاب ذکر است. در این حالت، گاه ذکر فرشتگان را می‌شنود و یا اسرار مستقبل و ماضی برای او کشف می‌شود:

چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب سروش عالم غییم چه مژده‌ها داده است
که ای بلند نظر شاهباز سدره‌نشین نشمین تو نه این کنج محنت آباد است
(حافظ، ۱۳۸۵: ۵۴)

سحرم هاتف میخانه به دولتخواهی گفت باز آی که دیرینه‌ی این درگاهی
(همان، ۶۶۶)

ساقی بیا که هاتف غییم به مژده گفت با درد صبر کن که دوا می‌فرستم
(همان، ۱۲۵)

محل‌الدین عربی گوید: «او با من سخن گفت و به سخنان من گوش می‌کرد و آن‌چه را بایست از سخنان او دریافتم. این صورت محبوب از غذا خوردن مرا منع می‌کرد؛ زیرا چون بر سفر همی نشستم، در کنار سفر همی ایستاد و به من می‌نگریست و به گونه‌ای که من سخنان او را می‌شنیدم، می‌گفت: در عین آن‌که مرا می‌بینی، چگونه غذا توان خوردن.» (گوهرین، ۱۳۶۸، ج ۵: ۳۲۵)

«چون ذاکر به مقام مشاهده رسید و دیدار رخ داد، ذکر که تا آن زمان رکنی قوی برای سالک به شمار می‌آمد، اکنون خود حجابی است که باید کنار رود. روایت است که خداوند فرمود: «و ذکرِ حِجَابٍ». (آن ماری شیمل، ۱۳۷۷: ۲۹۷)

حقیقت ذکر در وجود سالک در دو مرتبه تجلی می‌کند: ابتدا، ذاکر از خود تهی و خالی می‌شود و به تعبیری، به غیبت از خود می‌رسد و بعد از غیبت از خود و کنار رفتن همه‌ی حجاب‌ها حتی حجاب ذکر یعنی نسیان از خود و نسیان از ذکر، به مقام مشاهده‌ی مذکور می‌رسد و سالک خود را محو در مذکور می‌بیند. در این حالت است که ذاکر مذکور می‌شود که اذکرونی اذکر کم.

«ذکر در میان سه نسیان، صورت وجودی می‌یابد: نخستین نسیان که نکوهیده است و با نور ذکر از بین می‌رود. بعد از آن، نسیان دیگری ظهور می‌کند که ذاکر و مذکور را نه تنها به نقطه‌ای مشترک از قرب می‌رساند که مذکور، ذاکر می‌شود و این زمانی است که مذکور بر تمامیت وجود ذاکر چنان چنگ می‌زند که هیچ‌چیز جز خودش باقی نمی‌ماند؛ چنان‌که گفته‌اند: «لَا يَذْكُرُ اللَّهُ غَيْرَ اللَّهِ» خدا را جز خدا یاد نمی‌کند و همین که

حجاب غفلت از میان رفت، ذکر تأثیر واقعی خود را فراموش می‌کند، به این حالت هم نسیان می‌گویند. به قول قاضی سعید قمی: «نسیان ما سوی المذکور: از یاد بردن همه چیز جز مذکور.» (نیری، ۱۳۸۸: ۶)

در این نسیان سوم است که ذاکر به مقام ذکر شهودی یا مشاهده می‌رسد و همه‌ی حجاب‌ها حتی ذکر هم کنار می‌رود.

امام خمینی (ره) در کتاب *آداب الصلاه* می‌فرماید: «مشاهد، نوری است الهی و تجلی‌ای است رحمانی که تبع تجلیات اسمائیه و صفاتیه در سیر سالک ظهور می‌کند و سر تا پای او را به نور شهودی متنور می‌نماید و در این مقام، نمونه‌ای از قرب نوافل بروز می‌کند و سالک خود را مستغرق بحر لایتناهی می‌بیند و پس از آن، بحری است بسیار عمیق که از اسرار «قدر» در آن شمه‌ای کشف می‌شود» (امام خمینی (ره)، بی‌تا: ۱۲)

عزالدین کاشانی اتصال به حق را به دو صورت می‌داند: اتصال شهودی و وجودی. اتصال شهودی، وصول سرّ محب است به محبوب در مقام مشاهده و اتصال وجودی، وصول ذات محب است به صفات محبوب و اتصافش بدان و مراتب آن را نهایت نیست؛ چه کمال اوصاف محبوب را غایت نیست و این حال را سرفی‌الله خوانند؛ چندان‌که منازل آن را قطع کنند؛ به نهایت نرسند و هرچه در دنیا بدان رسند، هنوز اول منزلی بود از منازل وصول و به عمر ابدی در آخرت به نهایت آن نتوان رسید.» (عزالدین کاشانی، ۱۳۷۷: ۴۳۰)

هرچند بزرگان اهل طریق سفارش کرده‌اند که در هیچ حالتی نباید ذکر را ترک کرد و خداوند با ذاکرین خود سخن می‌گوید؛ اما این حالت برای زمانی کارساز است که سالک در غیبت باشد. در زمان مشاهده، ذاکر باید ذکر را چه در ظاهر و چه در باطن، کنار بگذارد تا خلوت کامل حاصل شود؛ زیرا «هیچ ذکر در کنار مشاهده نیست. در این صورت، ذاکرین باید محجوب باشند و هرچند حدیثی می‌گویند که خداوند با کسانی می‌نشیند که او را ذکر می‌کنند، اما از پشت حجاب ذکر باشد. هرگاه هدف مورد خواست کسی در پشت یک حجاب باشد، او نمی‌تواند آسایشی داشته باشد. هنگامی که حجاب برداشته شد، مشاهده حاصل می‌شود و ذکر در تجلی مذکور محو می‌شود.» (وليام چیتیک، ۱۳۸۸: ۱۲۸)

زیباترین تمثیل برای این حالت، داستانی است که مولوی در دفتر سوم مثنوی نقل می‌کند که عاشقی چون به وصال معشوق رسیده بود، انبوهی از نامه‌هایی را که در دوران فراق برای معشوق نوشته بود، می‌خواند:

آن یکی از یار پیش خود نشاند	نامه بیرون کرد و پیش یار خواند
بیت‌ها در نامه‌ها مدح و ثنا	زاری و مسکینی و بس لابه‌ها
گفت معشوق این اگر بهر من است	گاه وصل این عمر ضایع کردن است
من به پیشت حاضر و تو نامه‌خوان	نیست این باری نشان عاشقان

(مولوی، ۱۳۷۹: ب ۱۴۰۶ تا ۱۴۰۹)

کمال‌الدین حسین خوارزمی در کتاب *جواهرالاسرار* در شرح این ابیات می‌گوید: «چون به گنج مشاهده رسیدی، از کنج مجاهده بیرون آی. چون به مطلوب پیوستی، از سر هوس راه طلب میماید. چون منظور در نظر است، حدیث انتظار مگوی. چون به میخانه شتافتی، دهان بر بند و چون خم صهبا جوش کن. طلب دلیل نزد حصول مدلول، به سمت قباحت موسوم است و اشتغال به علم بعد از وصول به معلوم، مستهجن و مذموم.» (خوارزمی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۱۴۵۷)

سنایی در *حدیقه‌الحقیقه*، در باب ذکر و حال ذاکری که به مقام مشاهده رسیده است، می‌گوید:

ذکر جز در ره مجاهده نیست	ذکر در مجلس مشاهده نیست
رهبرت اول ار چه یاد بود	رسد آنجا که یاد باد بود
ور بوی حاضر و بری نامش	نیست کردی ز جزم احکامش
فاخته غایب است گوید کو	تو اگر حاضری چه گویی هو
حاضران را ز هیبت است منال	گو تو را حصه غیبت است بنال
کار نادان کوتاه‌اندیش است	یاد کرد کسی که در پیش است

(سنایی، ۱۳۶۸: ۹۵)

۴. نتیجه‌گیری

اهمیت ذکر در شریعت و طریقت بدان درجه است که در قرآن آیات متعددی درباره‌ی ذکر و انواع آن آمده است و در عرفان اسلامی، یکی از ارکان مهم سیر و سلوک است

که سالک با دستور شیخ و راهنمای خود، به ادای آن مشغول می‌شود و پس از مدتی، زبان و قلب او با ذکر انس می‌گیرد و به مرحله‌ی ذکر خفی می‌رسد. در این حالت، ذاکر به مراحل مشاهده و مکاشفه می‌رسد. برای رسیدن به این مراحل، باید ذکر بر تمام وجود سالک چیره شود و وجود او در نور ذکر ذوب گردد.

ذکر وجودی و شهودی، گونه‌ای از ذکر خفی است که بر قلب و روح سالک وارد می‌شود و سالک به وسیله‌ی آن به مقام مشاهده و مکاشفه می‌رسد و در این مرحله، می‌تواند آنچه نادیدنی است، ببیند و در عالم ملکوت سیر کند تا پرده‌های اسرار غیب برای او کنار رود و در این حالت است که خداوند نشانه‌های خود را به او نشان می‌دهد و آنچه را از ازل بوده است، چه بسا برای او به نمایش می‌گذارند و به وسیله‌ی همین ذکر وجودی و شهودی است که به قرب الهی می‌رسد. یکی از گونه‌های ذکر وجودی و شهودی، نماز است. سالک این عبادت را باید بر اساس دستور شریعت به جا بیاورد و به مرحله‌ای برسد که همیشه در حال نماز باشد. منظور از نماز در همه‌ی حالات، همان ذکر خفی است که قلب و سر سالک با آن انس گرفته است.

یادداشت‌ها

۱. در کتاب *سر العالمین* آمده است: «ثمره ذکر در تهذیب نفوس، بسیار است تا آنجا که صاحب نقثات، امام برحق، سید سجاد (ع) که در هر شبانه، هزاربار سجده‌ی حق به جا می‌آورد، چون به نماز می‌ایستاد، کاینات و اسرار عالم بر او مکشوف می‌شد و اصحاب مقامات از همین ذکر به درجات مکاشفات رسیدند.» (گوهرین، ۱۳۸۰، ج ۵: ۳۱۰)

۲. «قِيلَ ذَكَرُ اللَّهِ بِالْقَلْبِ سَيْفُ الْمُرِيدِينَ بِهِ يُقَاتِلُونَ أَعْدَائَهُمْ وَبِهِ يَدْفَعُونَ الْآفَاتَ الَّتِي تَقْصِدُهُمْ وَ إِنَّ الْبَلَاءَ إِذَا أَظْلَمَ الْعَبْدَ فَإِذَا فَرَعَ بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَحِيدُهُ عَنْهُ فِي الْحَالِ كُلِّ مَا يَكْرَهُهُ.» (شیمل، ۱۳۷۷: ۲۸۹۹)

۳. شیخ عمار ابن یاسر بدلیسی، مرید و جانشین شیخ ابوالنجیب سهروردی، است. وی با شیخ روزبهان بقلی شیرازی فسایی و شیخ اسماعیل قصری معاصر بوده و مراوده داشته است. شیخ عمار در اوایل قرن ششم، در بدلیس متولد شد و در سال ۵۸۲ رحلت نمود. شیخ بیش از هفتاد سال عمر کرد و حدود بیست سال بر مسند ارشاد نشست. (استخری، ۱۳۳۸: ۱۸۸)

۴. خداوند می‌فرماید: «لَا يَزَالُ عَبْدِي الْمُؤْمِنُ يَتَّقِرُّ إِلَى الْبِنَوَافِلِ حَتَّىٰ أَحِبَّهٗ، فَإِذَا أَحَبَّهٗ كُنْتُ سَمْعَهُ يَسْمَعُ بِهِ وَبَصْرَهُ الَّذِي يَبْصُرُهُ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»: پس چون بنده‌ی مومن به سوی من پیوسته نزدیکی جوید با ذکر و دعا تا آن‌گاه که دوستش می‌دارم و چون دوستش دارم

گوش او شوم که می‌شنود و چشم او شوم که می‌بیند و دست او شوم که می‌زند.» (کلینی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۷۳)

فهرست منابع

قرآن مجید.

نهج البلاغه. (۱۳۶۸). ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی. تهران: سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.

آملی، سیدحیدر. (۱۳۶۸). جامع الاسرار و منبع الانوار. با تصحیحات و دو مقدمه‌ی هنری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، تهران: علمی و فرهنگی.

امام خمینی. (بی‌تا). آداب الصلاه. تهران: آثار حضرت امام خمینی. امین الشریعه خویی، شیخ ابوالقاسم. (۱۳۸۳). میزان الصواب، در شرح فصل الخطاب. تصحیح و مقدمه‌ی محمد خواجه‌جوی، تهران: مولی.

انصاری هروی، خواجه عبدالله. (۱۳۶۱). منازل السائرین. تهران: مولی. بدلیسی، عمار یاسر. (۱۳۶۵). صوم‌القلب. ترجمه و شرح محمد یوسف نیری، رساله‌ی دکتری دانشگاه تهران.

چیتیک، ویلیام. (۱۳۸۸). درآمدی در تصوف و عرفان اسلامی. ترجمه‌ی جلیل پروین، تهران: حکمت.

حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۵). دیوان غزلیات حافظ. به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.

خاوری، اسدالله. (۱۳۶۲). ذهبیه تصوف علمی آثار ادبی. تهران: دانشگاه تهران. خوارزمی، کمال‌الدین حسین. (۱۳۸۴). جواهر الاسرار و زواهر الانوار. تصحیح و مقدمه دکتر جواد شریعت، تهران: اساطیر.

راز شیرازی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۶۳). مناهج انوارالمعرفه فی شرح مصباح‌الشریعه و مفتاح‌الحقیقه. تهران: خانقاه احمدی.

راز شیرازی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۸۳). زادالمسافرین. ترجمه و شرح خیرالله محمودی، شیراز: نور.

راز شیرازی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۸۳). قوائم الانوار و طوابع الاسرار. تصحیح و توضیح خیرالله محمودی، شیراز: نور.

سعدی، ابو عبدالله مشرف ابن مصلح. (۱۳۶۷). کلیات. به اهتمام محمد علی فروغی، تهران: امیرکبیر.

سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۶۸). *حدیقه الحقیقه*. تصحیح و تحشیه‌ی مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.

شیمل، آن ماری. (۱۳۷۷). *ابعاد عرفانی اسلام*. ترجمه و توضیحات عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

عراقی، فخرالدین ابراهیم. (۱۳۶۶). کلیات. تهران: جاویدان.

عطار نیشابوری، فریدالدین. (بی تا). *تذکره الاولیا*. تصحیح رینولد نیکلسون، لندن: برلید.

علی خاوری، احسان الله. (۱۳۳۸). *اصول تصوف*. تهران: کانون معرفت.

غزالی طوسی، ابو حامد محمد. (۱۳۶۱). *کیمیای سعادت*. به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.

فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۶۱). *احادیث مثنوی*. تهران: امیرکبیر.

قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۶۷). *رساله قشیریه*. ترجمه و تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.

کاشانی، عزالدین. (۱۳۶۷). *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*. تصحیح جلال الدین همایی، تهران: هما.

الکاشانی، مولی محسن. (۱۳۸۳ هـ ق). *المحججه البیضا فی تذهیب الاحیاء*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

کبری، شیخ نجم الدین. (بی تا). *فواتح الجمال و فوائح الجلال*. چاپ سنگی. کتابخانه‌ی شخصی محمدیوسف نیری.

کلینی رازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب اسحاق. (۱۳۷۴). *اصول کافی*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

گوهرین، سید صادق. (۱۳۸۰). *شرح اصطلاحات تصوف*. تهران: زوار.

محمدی، کاظم. (۱۳۸۶). *نجم الدین کبری*. تهران.

مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۶۳). *دیوان غزلیات شمس*. تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.

مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۸). *فیه ما فیه مولوی*. مقدمه و تصحیح حسین حیدر خانی، تهران: سنایی.

مولانا جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۹). *مثنوی معنوی*. مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمد استعلامی، تهران: سخن.

نجم رازی، ابوبکر عبدالله بن محمد. (۱۳۶۵). *مرصادالعباد*. به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.

نسفی، عزیزالدین. (۱۳۷۷). *الانسان الکامل*. ترجمه‌ی سید ضیاءالدین دهشیری، تهران: طهوری.

نوربخش، جواد. (۱۳۷۹). *فرهنگ نوربخش*. تهران: یلدا قלק.

نیری، محمد یوسف. (۱۳۸۸). *رقعه‌ی فنا*. شیراز: قلمکده.